

زهرا مروتی | دانشجوی دکترای تاریخ ایران
مسعود نیک فطرت | دانشجوی دکترای تاریخ اسلام

قاجاریه و طوایف جنوب

مرکزی در جنوب ایران به شمار می‌آید. در این دوره دولت مردان ایران توانستند در بخش‌های مختلف تغییرات چشمگیری را اعمال نمایند که خود سبب افزایش حاکمیت ایران در نواحی جنوب گردید و به عمر قدرت‌های محلی در منطقه پایان داد و توانست امور ایالات و ولایات جنوبی را به طور مستقیم و با انتصاب نمایندگان از مرکز اداره نماید.

کلیدواژه‌ها: طوایف جنوب، آل مذکور، قاجاریه، بنی‌کعب

اشاره

یکی از دغدغه‌های اصلی حکومت مرکزی در دوره قاجاریه نحوه تعامل با شیوخ محلی مناطق جنوب کشور بود که پس از مرگ نادرشاه افشار و هرج و مرج ناشی از آن توانسته بودند، در فقدان یک حکومت مرکزی قدرتمند، برای افزایش قدرت خویش استفاده نمایند. مهم‌ترین این قدرت‌ها که به‌ویژه در عصر ناصری عناصری مؤثر در سیاست‌گذاری‌های حکومت مرکزی به شمار می‌آمدند آل مذکور، بنی‌کعب، عتوبی‌ها و قواسم بودند. حکومت ناصری یکی از فعال‌ترین ادوار قاجاریه در زمینه اعمال سیاست‌های حکومت

آل مذکور

یکی از خاندان‌های محلی که تا اوایل حکومت ناصری قدرت قابل توجهی در منطقه به شمار می‌آمدند شیوخ آل مذکور بودند که در اوایل قرن ۱۲ هـ-ق از عربستان به بوشهر مهاجرت کرده بودند. محمد ابراهیم کازرونی درباره‌ی خاستگاه آل مذکور آورده است.

«شیخ مذکور نامی، از طریقۀ اوبوئهییری، از بَر [خشکی] عربستان به کنار خلیج فارس آمده و در قریه‌ای که اکنون از قرای ابوشهر محسوب و مستمی به ریشهر است توقف اختیار می‌نماید و [چون] به جهتی از جهات از ساکنین قریه مذکور رنجش حاصل کرده، در این محل، که حال به ابوشهر مشهور است، چند خانه از چوب نخل و بوریا برپا داشته و به صیادی ماهی مشغول می‌گردد؛ و آن عرب را چند برادرزاده‌ی کارآگاه رشید بوده، خاصه در امور کشتی‌بانی و ناخدایی سفاین، و بدین دستاویز جهازات نادری سپرده‌ی آن‌ها می‌شود و ناخدایی غراب‌ها منشاء برپا شدن آل مذکور می‌گردد و پا به درجه رشد و ترقی می‌گذارند» (کازرونی، ۱۳۶۷: ۴۷)

نیبور نیز در سفرنامه خود می‌نویسد که: «افراد این قبیله از ماهیگیران ساکن عمان بودند». همچنین «میرزا حسن حسینی فسایی» درباره‌ی منشاء این خاندان می‌گوید: ایشان از اعراب بَر نجد بودند که در نیمه اول قرن دوازدهم هـ-ق در نواحی بوشهر استقرار یافتند و رئیس ایشان «شیخ ناصر» در سال ۱۱۵۰ هـ-ق از ریشهر به بوشهر نقل مکان کرده؛ و بخش عمده‌ی ساکنین آن شغل ماهیگیری داشته‌اند. (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۴۲۱)

آل مذکور زمانی توانستند به عنوان یک قدرت در منطقه مطرح شوند که نادرشاه بوشهر را به عنوان پایگاه نیروی دریایی خویش برگزید. «شیخ منصور» رئیس خاندان آل مذکور در تأسیس ناوگان دریایی کمک شایانی به نادرشاه نمود و فرزند او «شیخ ناصر» فرمانده یکی از کشتی‌های ناوگان دریایی او شد و پس از مرگ نادر بخشی از ناوگان وی را در اختیار گرفت. از این زمان به بعد است که شاهد حضور شیوخ آل مذکور در زمینه فعالیت‌های سیاسی در منطقه هستیم. اولین نشانه‌های حضور ایشان در فتح بحرین بود که نیروهای دولتی را در فتح این جزیره یاری نمودند و پس از تصرف آنجا نادر حکومت بحرین را به شیخ ناصر تفویض نمود.

با مرگ نادرشاه شیخ ناصر سعی در گسترش قلمرو و تثبیت قدرت خویش در منطقه نمود، تا آنجا که در سال ۱۱۶۴-۱۱۶۵ هـ/ ۱۷۵۱ م وی به عنوان قدرت برجسته و ممتاز این بندر به شمار می‌آمد. قدرت شیخ ناصر تا حدی بود که در مقابل حکومت مرکزی ایستاد و فرستادگان «شاه اسماعیل سوم»، آخرین

بازمانده سلسله صفویه را که برای اخذ مالیات به بوشهر رفته بودند بازداشت کرد و از پرداخت مالیات سرباز زد. با روی کار آمدن «کریم خان زند»، شیوخ آل مذکور روابطی دوستانه با دربار شیراز برقرار نمودند، تا آنجا که خان زند تلاش زیادی برای جلب توجه تجار اروپایی و منتقل نمودن نمایندگی‌های تجاریشان از بصره به بوشهر و رونق تجارت در آنجا نمود. در مقابل، شیوخ آل مذکور هم در جنگ‌های دریایی، «کریم خان» را یاری می‌نمودند، چرا که منافع خویش را در گرو وجود حکومت مرکزی قدرتمند او جست‌وجو می‌کردند. (استفان رای، ۱۳۶۵: ۵۳)

با روی کار آمدن قاجارها این معادلات برهم ریخت، زیرا حکومت قاجار به ویژه در زمان «آقا محمدخان» و «فتحعلی‌شاه» توجهی به مسائل جنوب نداشتند بنابراین قدرت دریایی خاندان آل مذکور و نفوذشان در نواحی پس‌کرانه‌ای ایران امتیازی محسوب نمی‌شد تا بتوانند بر اساس آن روابط خود را با خاندان قاجار پایه‌ریزی نمایند. تنها عامل وابستگی پادشاهان قاجار به این منطقه، کسب عواید مالیاتی بود که این امر هم ارتباطی با حضور آل مذکور یا خاندان دیگری در بوشهر نداشت و بنابراین ایشان تفاوتی میان آل مذکور و هر کس دیگری که حکمران بوشهر باشد قائل نبودند و بر اساس همان قاعده کلی که بر نظام اداری قاجارها حاکم بود، یعنی هر کس که قادر به پرداخت مالیات و پیشکش بیشتری باشد برای حکومت شایسته‌تر است، رفتار می‌نمودند. (همان: ۹۲).

این وضعیت سبب شد مهم‌ترین امتیازی که خاندان آل مذکور از حکومت مرکزی در زمان زندیه کسب می‌نمودند از میان برود و نامی در راه‌های تجاری، منجر به رکود تجارت و کاهش درآمدها گردد. چنان که در سال ۱۲۱۷ هـ/ ۱۸۰۲ م «مهدی علی‌خان» نماینده‌ی کمپانی هند شرقی گزارش داده است: «تمام راه‌های کشور ناامن است و در واقع کاروان‌هایی که بین اینجا (بوشهر) و شیراز رفت و آمد می‌کنند به کرات مورد دستبرد و غارت قرار می‌گیرند.» حاکم بوشهر که از برقراری ارتباط با شیراز هیچ نفعی حاصل نمی‌کرد سعی داشت کمترین روابط دوستانه را با آنجا برقرار نماید و تا آنجا که می‌توانست با پرداخت مالیات و ارسال پیشکش از دخالت فرمانفرمای فارس در بوشهر جلوگیری می‌کرد. این عوامل سبب پیدایش دسته‌بندی‌هایی در میان قدرت‌های محلی گردید که از آن جمله روابط نزدیک میان آل مذکور و عتوبی‌ها بود. این دو قدرت محلی هر یک منافع خود را در گرو منافع دیگری جست‌وجو می‌کرد. آل مذکور که پیش از این چندین بار به بحرین و زبارة (از بندار قطر) لشکرکشی نموده بود اینک اختلافات خود را با ایشان کنار گذاشته و روابط نزدیکی با یکدیگر برقرار نموده بودند. عتوبی‌ها می‌دانستند که بوشهر بندرگاه فارس است و تنها بندری است که حکومت مرکزی می‌تواند از آن

به عنوان پایگاه نظامی برای لشکرکشی به بحرین استفاده کند، به همین دلیل سعی در همکاری نزدیک با آل مذکور نمودند، چنان که در سال ۱۲۱۳هـ-ق زمانی که «حسین قلی خان» حکمران فارس علیه «فتحعلی شاه» دست به شورش زد و رهسپار بوشهر گردید و شیخ «نصیر ثانی» را از حکومت مرکزی خلع کرد، «شیخ نصیر» برای به دست آوردن مجدد قدرت به مقابله با او پرداخت و در این نبرد از حمایت بنی عتوب برخوردار گردید. از طرفی ضابط بوشهر نیز نمی خواست اجازه دهد تا این بندر به عنوان پایگاه نظامی برای شیراز مورد استفاده قشون ایران برای حمله به بحرین قرار گیرد، چرا که از اوضاع نابسامان نظامی ایران آگاهی داشت و می دانست که دولت ایران قادر به پرداخت جیره و مواجب سربازان نیست و بنابراین لشکرکشی به بوشهر هزینه های هنگفتی را بردوش ضابط بوشهر می نهاد؛ همان طور که در لشکرکشی سال ۱۲۲۰هـ-ق که به اجبار حکومت شیراز، به بندر نخیلو (از توابع بندر لنگه) صورت گرفت، ضابط بوشهر حدود ۱۰۰۰۰۰ پیاستر (واحد پول عثمانی) متضرر شد بدون اینکه از این لشکرکشی منافعی عاید وی شود. بنابراین تا آنجا که ممکن بود سعی می کرد از اجرای تصمیم حاکم فارس مبنی بر لشکرکشی به بحرین، که با تحریک امام مسقط صورت گرفته بود، جلوگیری نماید. (همان: ۹۸)

تا زمانی که «شیخ نصیر دوم» ضابط بوشهر بود، خاندان آل مذکور توانستند موقعیت خود را در منطقه حفظ نمایند، اما با مرگ وی در سال ۱۲۲۲ هـ/ ۱۸۰۷ م و دخالت های مستقیم حاکم شیراز برای انتخاب حکمران بوشهر اوضاع بیش از پیش آشفته گردید. گفته شده که مهم ترین هدف حکومت قاجارها در ایالات کسب درآمدهای مالیاتی بود و هر کس قبول می کرد مالیات بیشتری روانه دربار نماید می توانست حکومت را به دست بگیرد. بر این اساس با مرگ «شیخ نصیر» پسر وی «عبدالرسول خان» به عنوان حکمران بوشهر منصوب و از سوی حکومت فارس مورد تأیید واقع گردید، اما چون از عهده اجرای تعهدات مالی خود بر نیامد سبب شد حاکم فارس در سال ۱۲۲۳ هـ/ ۱۸۰۸ م حکومت بوشهر را به «محمد نبی خان» وزیر ایالت فارس واگذار کند که حاضر به پرداخت رشوه به او شده بود. از سال ۱۲۲۳ تا ۱۲۳۰هـ-ق در مدت شش سال سه نفر به ضابطی بوشهر منصوب شدند اما هر سه به دلیل مسائل مالی و سختگیری های مالیاتی از ضابطی عزل شدند. بدین ترتیب «جعفرخان» برادر «محمد نبی خان» که از جانب برادرش اداره بوشهر را در دست داشت تا سال ۱۲۲۶هـ-ق، «محمد جعفرخان» از ۱۲۲۶ تا ۱۲۲۸هـ-ق «مهدی قلی خان» قاجار از سال ۱۲۲۸ تا ۱۲۳۰هـ-ق بوشهر را در دست داشتند. سرانجام به دلیل عدم موفقیت نمایندگان حاکم فارس در اداره بوشهر و پرداخت مالیات های مقرر، حاکم فارس ضابطی بوشهر را به «شیخ عبدالرسول» واگذار نمود، و او

توانست، توان مالی خاندان آل مذکور را افزایش دهد و نیز روابط نزدیکی با حکومت فارس برقرار نماید. (همان: ۹۱)

مشکل اصلی «شیخ عبدالرسول» در این زمان در برقراری رابطه با حکومت فارس، وجود امام مسقط بود. رقابت میان «عبدالرسول خان» و «سید سعید»، امام مسقط، برای جلب حمایت فرمانفرمای فارس جهت رسیدن به اهدافشان در منطقه به حرمسرای فرمانفرما نیز کشیده شد و هر یک در صدد جلب نظر یکی از همسران با نفوذ «حسین علی میرزا» و فرزندان ایشان برای دستیابی به اهداف توسعه طلبانه خود برآمدند. در جریان این رقابت ها امام مسقط سعی در برقراری روابط نزدیک با حکومت فارس از طریق ازدواج با دختر فرمانفرما نمود. به دنبال این ازدواج سیاسی دشمنی میان «شیخ عبدالرسول» و امام مسقط و نیز دسته بندی های سیاسی افزایش یافت و «رضاقلی خان»، نایب الایاله فارس و «حسام الدوله» که اینک از خویشاوندان «سید سعید» بودند با همراهی خوانین تنگستانی، دشتی و بزرگان خورموج و دشتستان، بندر بوشهر را محاصره نمودند. این امر سبب برانگیخته شدن دشمنی میان «شیخ عبدالرسول» و خوانین مذکور شد. این رقابت ها و دسته بندی های سیاسی میان خوانین منطقه از جمله تنگستانی ها و خوانین دشتی و دشتستان در حمایت از شاهزادگان دربار فارس سرانجام سبب کشته شدن «شیخ عبدالرسول خان» و بحران در خاندان آل مذکور گردید. (حسینی فسایی، همان: ۷۵)

پس از کشته شدن «شیخ عبدالرسول»، «رضاقلی میرزا» پسر فرمانفرما به بوشهر لشکر کشید و «شیخ نصیر سوم»، جانشین شیخ عبدالرسول خان، که از سوی خشکی حامی نداشت به دریا پناه برد و موفق به جلب حمایت طوایف عتوبی بحرین، قواسم رأس الخیمه و اعراب بَرَنج شد و بوشهر را محاصره نمود. در آغاز پیروزی با «شیخ نصیر» بود، اما کشته شدن «شیخ عبدالله»، فرمانده قشون وی سبب عقب نشینی شیخ نصیر شد. (همان: ۷۵۳) در این زمان شاهد دسته بندی هایی کم دوام و بی ثباتی سیاسی در میان خاندان های محلی هستیم. خوانین «دشتی» و «تنگستان» که طی لشکرکشی های حاکم فارس به بوشهر وی را یاری می نمودند، آخرین ضربه خود را با کشتن شیخ عبدالرسول بر این خاندان وارد آوردند، اما همین خوانین در سال ۱۲۴۹ هـ/ ۱۸۳۳ م از شورشی که از جانب یکی از مشاوران سیاسی نزدیک آل مذکور به نام «آقا جمال خان»، علیه «رضاقلی خان»، حاکم منصوب در بوشهر، صورت گرفت حمایت نمودند، چرا که منافع مشترکی در این شورش داشتند. رضاقلی خان سیاست های مالی سختی را در منطقه اعمال نمود، این امر و نیز سیاست های توسعه طلبانه وی سبب نزدیکی دشمنان دیرینه به یکدیگر شد. اما این اتحاد به دلیل کشته شدن خان

**عتوبی‌ها از قبایل
عرب ساکن در شبه
جزیره عربستان
و سرزمین نجد
بودند که در اواخر
عصر صفوی به
کویت مهاجرت
کرده بودند
و توانستند قدرت
سیاسی و اقتصادی
را در جزیره
بحرین به دست
بگیرند**



تنگستان توسط «حیدرخان»، خان دشتی، از هم‌گسیخت و موجب تسلط مجدد «رضاقلی خان» بر بوشهر شد. در پی آن، خوانین دشتی و تنگستان مجدداً متحد خود را تغییر دادند و این بار با «رضاقلی خان» هم‌پیمان شدند. (استفان رای، همان: ۱۱۶) در سال ۱۲۵۰ هـ/ ۱۸۳۴ م مرگ فتحعلی شاه و به دنبال آن جنگ‌های جان‌شینی میان فرزندان وی سبب آشفتگی اوضاع داخلی ایران گشت که تأثیر مستقیمی بر حوادث بوشهر بر جای نهاد. خاندان آل مذکور که همواره از تغییراتی که در سلسله‌های حاکم در ایران رخ می‌داد برای تثبیت قدرت خود استفاده می‌نمودند، این بار هم از آشفتگی‌های سیاسی حاکم، برای به دست آوردن مجدد قدرت استفاده نمودند. «شیخ نصیر سوم» توانست با حمایت‌های عمومی خود «شیخ سعدون»، به مدت دو سال مجدداً قدرت را در بوشهر به دست آورد؛ با وجود این چون «شیخ نصیر سوم» قادر به اجرای تعهدات مالی‌اش نشد، در سال ۱۲۵۳ هـ-ق از حکومت عزل شد و شخصی به نام «میرزا عباس» از سوی حکومت فارس به حکمرانی بوشهر منصوب گردید. «میرزا عباس» هم به دلیل اختلافاتی که با تجار بوشهر بر سر عوارض گمرکی و ممنوعیت صدور برنج و غلات پیدا کرد در همان سال عزل شد و فردی به نام «میرزا اسد» جانشین وی گردید. مدت تصدی ضابطی بوشهر توسط «میرزا اسد» بیش از شش ماه به طول نینجامید و پس از عزل او «میرزا محمدحسین» برادر میرزا احمدخان وزیرایالت فارس به حکومت منصوب شد. یک ماه بعد به دلیل مورد غضب واقع شدن «احمدخان»، وزیرایالت فارس، «میرزا محمدحسین» نیز توسط «شیخ حسین» عمومی شیخ نصیر سوم، از بوشهر رانده شد، اما تا سال ۱۲۶۰ هـ/ ۱۸۴۴ م ضابط بوشهر همچنان توسط فرمانفرمای فارس انتخاب می‌شد. در سال ۱۲۶۱ هـ/ ۱۹۴۵ م «شیخ نصیر سوم» به عنوان ضابط بوشهر منصوب شد که تا زمان به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه همچنان در بوشهر برمسند قدرت باقی ماند. در سال ۱۲۶۴ هـ با روی کار آمدن ناصرالدین شاه تحولات عمده‌ای در اداره منطقه جنوبی ایران روی داد که سبب تغییراتی در اداره بوشهر سرنوشت خاندان آل مذکور شد.

آل مذکور تا زمان سلطنت «ناصرالدین شاه» همچنان برمسند قدرت بودند. در این دوره دو حادثه مهم در سیاست و اقتصاد منطقه روی داد که سبب افول قدرت این خاندان در بوشهر گردید. از طرف دیگر در همین دوره شاهد تغییرات عمده‌ای در ماهیت اقتصادی و جایگاه بوشهر هستیم و آن اینکه بندر بوشهر که تا این زمان بندری واقع در مسیر کشتی‌رانی بود به بندر ترانزیتی تبدیل شد. توضیح اینکه در نوع اول، بندر به عنوان مرکزی برای بازاریابی و توزیع کالاهای مناطق دوردست و نیز به عنوان محلی که در آن دو گروه از تجار با یکدیگر دیدار و مبادرت به مبادله کالا می‌کردند، مورد استفاده قرار می‌گرفت. حضور تجار فروشنده و خریدار، در این بندر سبب گرم شدن بازار تجارت و جابه‌جایی حجم عظیمی از کالا می‌شد که خود عاملی در رونق بخشیدن به اقتصاد منطقه به شمار می‌آمد. در اوایل قرن سیزدهم بندر بوشهر به بندر ترانزیتی تبدیل شد که در آن کالا تنها از یک وسیله نقلیه به وسیله دیگر منتقل می‌شد و تجار اغلب کالاهای مورد نیاز خود را مستقیماً از مبدأ خریداری می‌کردند و دیگر نیازی به طی مسافت‌های طولانی و رسیدن به بندر برای خرید کالا نبود و نمایندگان تجار در هند به خرید و ارسال کالا به مقصد مبادرت می‌کردند. (استفان رای، ۱۳۶۵: ۱۶۵-۱۶۶)

این امر در کنار اجحافات مالیاتی خاندان آل مذکور و مهاجرت گسترده تجار از این بندر باعث رکود تجارت و کاهش توان مالی خاندان آل مذکور در نیمه دوم قرن سیزدهم شد. علاوه بر تغییراتی که در زمینه اقتصاد منطقه روی داد، آنچه علت نهایی سقوط خاندان آل مذکور به شمار می‌آید تصمیم حکومت ناصری برای از میان برداشتن قدرت‌های محلی و تثبیت حاکمیت حکومت مرکزی در منطقه بود. این امر سبب شد که دو عنصر سیاسی و اقتصادی منطقه که از حضور خاندان آل مذکور ناراضی بودند به یکدیگر نزدیک شوند.

تجار بوشهری که خواهان رهایی از سلطه خاندان آل مذکور بودند، سعی در برقراری روابط نزدیک با مرکز قدرت در فارس نمودند. در همین راستا روابط نزدیکی با خاندان قوام‌الملک شیرازی

یکی از خاندان‌های
محلی که تا اوایل
حکومت ناصری
قدرت قابل توجهی
در منطقه به شمار
می‌آمدند شیوخ
آل مذکور بودند که
در اوایل قرن ۱۲ هـ-ق از
عربستان به بوشهر
مهاجرت کرده بودند



تدریج ده‌نشین شدند. (ضرابی، بی تا: ۲۸۲ و ۲۸۳) در سال ۱۱۰۶ هجری در بصره بیماری طاعون همه‌گیر شد و بسیاری از کعبیان از بین رفتند. در سال ۱۱۴۵ هجری نادر شاه افشار محمد حسین خان قاجار را مأمور سرکوبی شورش کعبیان کرد و این سردار ایرانی دژ کعبیان را محاصره کرد که آن‌ها تسلیم شدند. از این زمان پس از ۱۴۰ سال که گبان به وسیله والیان بصره اداره می‌شد بار دیگر به دست ایرانیان افتاد.

بامرگ نادر و بروز آشفتگی سیاسی در کشور طایفه بنی کعب فرصت را غنیمت شمردند و دسته افشار را از آن حدود بیرون کردند و تحت ریاست شیخ سلمان دوروق را تصرف کردند و قلمرو خود را از هندوچان در شرق تا اورندرود در غرب توسعه دادند و به آبادی و رونق این منطقه پرداختند.

در سال ۱۲۷۰ گروهی از مردم منطقه از تجاوز و دست‌اندازی بنی کعب به کریم خان شکایت نمودند و کریم خان وعده داد آن‌ها را تنبیه کند. در این میان طایفه بنی کعب اظهار اطاعت نمودند. چون طایفه بنی کعب در حوالی دوروق به کشت و زرع می‌پرداختند، نام آن را به فلاحی تغییر دادند که مأخوذ از فلاح و زراعت است. (حسینی فسایی، همان: ۱۴۱۳)

در سال ۱۷۵۷ م ۱۱۹۰ هـ. کریم خان به قصد سرکوبی بنی کعب به خاک آن‌ها سپاهی فرستاد ولی به واسطه حوادث و مشکلاتی که در سایر نقاط کشور رخ داده بود مجبور شد اقدام خود را نیمه‌تمام بگذارد و بدون آنکه کار مهمی از پیش ببرد مراجعت نماید. این رویداد بر ترمرد و جسارت شیخ سلمان افزوده و او بلافاصله به تقویت نیروی دریایی خود پرداخت و اولین کشتی‌اش وارد آب‌های خلیج فارس گردید. (ویلسون: ۲۱۷)

در سال ۱۷۶۵ م ۱۱۹۸ هـ. کریم خان مجدداً سپاهی به جنگ بنی کعب فرستاد و این دفعه عثمانی‌ها نیز وعده دادند که به او کمک نمایند. شیخ سلمان همین‌که از حمله قشون ایران مطلع شد از شط‌العرب گذشت و وارد خاک عثمانی شد. عثمانی‌ها هم چون منتظر این اقدام نبودند نتوانستند از او جلوگیری کنند. کریم خان شهر دوروق مرکز آن‌ها را خراب کرد و از آن به بعد عثمانی‌ها دچار مزاحمت‌های آن‌ها شدند.

برقرار کردند و در صدد طرح اقداماتی علیه شیخ نصر برآمدند. سرانجام با تلاش تجار بوشهر و «علی اکبر قوام‌الملک» در سال ۱۲۶۶ هـ/ ۱۸۵۰ م «نصرت‌الدوله»، فرمانفرمای فارس، «شیخ نصرخان» را به شیراز فراخواند و او را به روانه تهران نمود، (حسینی فسایی: ۷۹۴) سپس حکومت بندر بوشهر را به «میرزا حسن علی خان» فرزند «میرزا علی اکبر قوام‌الملک» تفویض کرد و او را به لقب «دریابگی» ملقب نمود. دریابگی در بدو ورود به بوشهر با آخرین نشانه‌های مقاومت خاندان آل مذکور، که توسط «شیخ حسین خان» عمومی «شیخ نصر» رهبری می‌شد و از حمایت مردمی برخوردار نبود، روبه‌رو شد. این مقاومت محدود، بدون درگیری سرکوب شد و آخرین روزنه‌های امید برای حفظ قدرت در خاندان آل مذکور نیز خاموش شد. از آن پس بندر بوشهر مستقیماً از فارس اداره می‌شد. به این ترتیب حکومت مرکزی موفق شد به عمر یکی از خاندان‌های محلی که قریب به ۱۲۰ سال بوشهر را تحت سیطره خود داشتند، برای همیشه پایان دهد. (همان: ۷۹۵)

بنی کعب

طایفه بنی کعب اصلاً از سواحل غربی خلیج فارس بودند که به نواحی با تلافی مصب دجله و فرات آمده و بعدها تبعه عثمانی شده بودند. آن‌ها سال‌ها بعد راه خوزستان را در پیش گرفتند و قرارگاه تازه‌ای در حوالی کارون برای خود فراهم ساختند. عشایر کعب تیره‌ای از بنی خفاجه‌اند، بنی خفاجه قبل از ظهور اسلام از عربستان به عراق و بصره کوچ نمودند. تا اواخر قرن ششم هجری بنی خفاجه مرکب از دو تیره بنوکعب و بنوحزن بودند.

عشیره بنی کعب با شریف مکه نسبتی داشتند. آن‌ها بر سر تقسیم عواید حاصله از حج با هم اختلاف پیدا کردند و چون دولت عثمانی از شریف جانبداری می‌کرد در زمان سلطنت شاه عباس به خوزستان مهاجرت کردند و در قبال یا گبان که آبادی کوچکی بین بندر معشور و دهانه بهم‌شیراست ساکن شدند. این عشیره، از بدو ورود به خوزستان به واسطه اختلاط با مشعشعیان و نزدیکی به فارس رسم پیشه‌وری آموختند و به

**عشایر کعب تیره‌ای
از بنی خفاجه‌اند
بنی خفاجه قبیل
از ظههور اسلام از
عربستان به عراق و
بصره کوچ نمودند
و همواره به دزدی
و راهزنی مشغول
بودند. تا اواخر
قرن ششم هجری
بنی خفاجه مرکب از
دو تیره بنو کعب و
بنو حزن بودند**



دولت عثمانی با کمک انگلیسی‌ها چندین مرتبه با شیخ سلمان جنگیدند ولی هر دفعه مجبور به عقب‌نشینی شدند و نتوانستند نتیجه‌ای از حملات خود حاصل کنند.

در این زمان طایفه بنی کعب سه فرزند از جهازات انگلیسی‌ها را در شط‌العرب تصرف نمود. در پی آن حکومت بمبئی (از هند) بلافاصله قسمتی از نیروی دریایی خود را روانه خلیج فارس کرد. در نتیجه انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها با یکدیگر همدست شده متفقاً به طایفه بنی کعب حمله ور شدند. قصد آن‌ها این بود که کشتی‌های انگلیسی را که بنی کعب تصرف کرده بود از دست آن‌ها بگیرند. اما شیخ سلمان کشتی‌ها را آتش زد و انگلیسی‌ها در نزدیکی خور موسی شکست بسیار سختی خوردند. (کازرونی، ۱۳۶۷: ۴۵)

در دوره قاجاریه کعبیان همواره یاغی بودند و اطاعتی از حکومت مرکزی نداشتند. در سال ۱۲۲۷ شیخ تامر رییس طایفه بنی کعب بندر محمّره (خرمشهر کنونی) را بندر آزاد تجاری اعلام نمود و این امر سبب توسعه و رونق تجارت در محمّره گردید. حاکم بصره که از رونق تجاری این بندر در مقابل بندر بصره احساس نگرانی می‌کرد از درگیری حکومت قاجار در شمال شرق ایران (مسئله هرات) و اغتشاشات داخلی ایران استفاده نمود و به بندر محمّره حمله و این شهر را غارت کرد. به دنبال این حمله شیخ جابر خان رییس طایفه مُحیسن که قلمرو او از خرمشهر تا اهواز بود از دولت مرکزی درخواست کمک کرد. در این زمان ناصرالدین شاه نیرویی به فرماندهی خانلر میرزا احتشام‌الدوله، عموی خود، برای دفاع از محمّره اعزام کرد ولی شاهزاده خانلر میرزا کاری از پیش نبرد و حتی محمّره را با انبارهای آذوقه و مهمات و سراپرده خود به دشمن واگذار کرد، و لذا او بیشتر از هر کس دیگر سزاوار نکوهش و مجازات است. در این ماجرا خانلر میرزا که فرماندهی قوا را در خوزستان بر عهده داشت قبل از اینکه با دشمن رودر رو شود فرار کرد و آنگاه مبلغ هشت هزار لیره به صدر اعظم تقدیم داشت. این مبلغ آنچنان در پادشاه تأثیر نهاد که به جای آنکه خانلر میرزا سزانش و مجازات شود از شاه به دریافت شمشیر و خلعت مفتخر گردید.

با توجه به اینکه از سال ۱۲۶۵ قبایل خوزستان دچار تفرقه شده و آل کثیر (محدوده دزفول و شوشتر) و بنی طُرّف (محدوده دشت میشان با سوسنگرد امروز) اعلام استقلال نمودند ناصرالدین شاه بر آن شد که به موجب فرمانی حکومت عربستان (خوزستان) را به حاج جابر خان تفویض کند، لذا به او اختیار داد تا عشایر مهم‌تر را مطیع سازد. محتوای حکم ناصرالدین شاه شامل موارد زیر بود:

۱. حکم راندن بر خوزستان توسط جابر بن مراد و پس از او فرزندش
 ۲. گمرکات خرمشهر در دست دولت مرکزی ایران
 ۳. گماردن مأمور دولت جهت اخذ عوارض گمرکی در خرمشهر
 ۴. متعهد شدن حاکم خوزستان مبنی بر اینکه در برابر هر حمله بر ضد حکومت مرکزی ایران حمایت خود را اعلام نماید.
- شیخ جابر که در طول زمامداری خود مورد توجه ناصرالدین شاه قرار داشت پس از ۳۵ سال حکومت در سال ۱۳۰۰ هـ ق درگذشت و پس از او فرزندش به نام محمد مزعل جانشین او شد. قبیله مُحیسن مزعل را که کوچک‌تر از محمد بود به شیخی خود پذیرفت. محمد به تهران نزد ناصرالدین شاه رفت، سپس به بصره عراق بازگشت. شیخ مزعل بن جابر حاکم خوزستان شد و لقب خان و نصرت‌الملک و در سال ۱۸۸۹ م لقب معزالسلطان را از ناصرالدین شاه گرفت.
- سرپرسی سایکس در این باره می‌نویسد:
«یازدهم ژوئن از خرمشهر با کشتی حرکت نمودیم. کشتی از مقابل کوشک شیخ مزعل رییس طایفه کعب رد شد و با شلیک توپ سلام داد و ادای احترام کرد. کشتی‌های هندوستان هنوز به مناسبت مساعدتی که پدر مزعل در موقع محاربه با دزدان دریایی نسبت به آن‌ها به عمل آورده است در موقع عبور از مقابل کوشک فیلیه با شلیک توپ سلام می‌دهند و از قصر نیز جواب داده می‌شود.» (سیادت، ۱۳۷۴: ۶۱ و ۶۰)
- قابل ذکر است که حاج جابر و فرزندان او در زمان قاجاریه از دولت وقت درخواست می‌کردند که خود مستقیماً بر تمام عشایر خوزستان مسلط شوند. در



شیخ مزعل رییس طایفه کعب (از سفرنامه دیولافوا)

طایفه عتوبی شد. وی چون توان مقاومت در برابر دخالت‌های بریتانیا در امور داخلی خود را نداشت سعی در برقراری روابط نزدیک با دربارهای ایران و عثمانی نمود. اما چون در این زمان عثمانی و ایران هردو درگیر مشکلات داخلی خود بودند و توان یاری رساندن به شیخ محمدبن خلیفه را نداشتند شیخ محمد ناچار به دولت بریتانیا نزدیک شد. در پی آن قراردادی که در سال ۱۲۶۳ به بهانه منع تجارت برده میان بحرین و دولت بریتانیا منعقد شد وابستگی بحرین بر بریتانیا را بیشتر کرد. این معاهده به کشتی‌های بریتانیا اجازه می‌داد که تمامی کشتی‌ها و جهازاتی را که متعلق به شیخ بحرین یا مردم این جزیره است تفتیش یا ضبط نمایند.

اقدام شیخ بحرین در انعقاد قرارداد با انگلیس با اعتراض دربار ایران مواجه شد، اما ایران به دلیل نداشتن توان و نیروی دریایی قادر به جلوگیری از ملاحظات بریتانیا در امور داخلی بحرین نبود. بنابراین دربار قاجار در صدد یافتن متحدی برای خود برآمد تا بتواند با استفاده از توان دریایی آن حاکمیت خویش را در خلیج فارس تثبیت نماید. برای دستیابی به این هدف بود که ایران وارد مذاکره سیاسی با دولت فرانسه شد.

در سال ۱۲۸۴ شیخ محمدبن خلیفه قطر را تصرف کرد. انگلیسی‌ها طی نامه‌اشدیدی‌اللحنی به حاکم بحرین، و هم پیمان او شیخ ابوظبی، از آنان خواست که درباره اقدامات خود توضیح دهند. محمدبن خلیفه در این موقع حساس برادر خود را به بوشهر فرستاد و از والی فارس تقاضای کمک کرد. اما نیروهای کمکی فارس وقتی به بحرین رسیدند که نیروهای انگلیسی آنجا را تصرف کرده بودند، محمدبن خلیفه نیز گریخته بود و بیرق‌های ایران و عثمانی از فراز قلعه ابوماهد به زیر کشیده شده بود. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۵۴)

علی بن خلیفه پس از عزل برادرش کسانی را نزد حسام‌السلطنه و شیخ لنگه فرستاد و تقاضای کمک و سرباز کرد و گفت چون سپاهیان ایران به بحرین برسند آنجا را به تصرف امنای دولت ایران خواهد سپرد. نیروهای ایران از بندر لنگه عازم بحرین شدند و در مقابل انگلیسی‌ها هم کشتی‌های جنگی خود را به آن نواحی فرستادند

سال ۱۳۰۵ ناصرالدین شاه حکومت خوزستان را که ضمیمه حکومت اصفهان بود مستقل اعلام کرد و آن را به **نظام السلطنه مافی** واگذار نمود. وی از لایق‌ترین و کارآمدترین حکامی بود که در دوره قاجاریه به خوزستان فرستاده شده بود. (افشار سیستانی، ۱۳۷۳: ۲۶۴)

از جمله اقداماتی که نظام السلطنه در خوزستان انجام داد سهم کردن ایل بختیاری در امور حکومتی به منظور جلوگیری از ایجاد اغتشاش توسط ایشان، و از جمله سپردن وظیفه حفاظت از راه‌ها به ایل بختیاری به ریاست شهاب‌السلطنه بود. از این طریق ایل بختیاری که تا آن زمان خود باعث ناامنی در منطقه بودند مسئول حفظ امنیت در راه‌های ایالت خوزستان شدند. شهاب‌السلطنه در اجرای فرامین شاه در زمینه عمرانی و آبادی و نیز برقراری امنیت در منطقه موفق عمل کرد و توانست در طول دوره حکمرانی خود قدرت حکومت مرکزی را در منطقه تثبیت نماید. دوره حکومت نظام السلطنه در خوزستان فقط ۳ سال بود و به تهران احضار شد ولی بار دیگر در سال ۱۳۱۲ هـ-ق به حکمرانی خوزستان و بختیاری منصوب گشت و تا سال ۱۳۱۴ هـ-ق در آن منصب باقی ماند.

یکی دیگر از اقدامات ناصرالدین شاه به منظور افزایش قدرت مرکزی خود در خوزستان افتتاح کشتی‌رانی در رودخانه کارون بسط تجارت خارجی و ضرورت حضور مأموران جدید گمرکی و نمایندگان وزارت امور خارجه در این ناحیه بود. شیخ مزعل اولین ناظر ورود کشتی لنج به رودخانه کارون بود، با این وصف همواره مأمورانی از طرف دولت مرکزی در منطقه حضور داشتند.

عتوبی‌ها

قبلاً اشاره کردیم که عتوبی‌ها از قبایل عرب ساکن در شبه جزیره عربستان و سرزمین نجد بودند که در اواخر عصر صفوی به کویت مهاجرت کرده بودند. آن‌ها به دلیل درگیر شدن با بنی کعب، ساکنین این منطقه، ناچار به زبانه در ساحل جنوبی بحرین مهاجرت کردند و خیلی زود توانستند قدرت سیاسی و اقتصادی را در جزیره بحرین به دست بگیرند.

در سال ۱۲۸۵ شیخ محمد بن خلیفه رییس



زنان خوزستانی (از سفرنامه دیولافوا)

در نتیجه علی بن خلیفه از حمایت ایران ناامید شد و ناگزیر در سال ۱۲۸۵ با کلنل پلی قراردادی بست که امتیازات پیشین را تأیید می‌کرد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸:۱۳۸)

حکومت شیخ عیسی بن علی در بحرین از ۱۲۸۶ هـ-ق در واقع در دوره تثبیت قدرت انگلستان، در این ناحیه بود. او یک بار در ۱۲۹۷ و بار دیگر در ۱۳۰۹ در دو معاهده جداگانه ملزم شد که بدون اجازه انگلیس با هیچ یک از دول دیگر قراردادی ننهد، به هیچ دولت دیگری حق فرستادن نماینده سیاسی ندهد و حق واگذاری یا فروش بخشی از خاک خود را به دیگران جز به انگلستان نداشته باشد. به این ترتیب این قدرت استعماری عملاً حاکمیت این ناحیه مهم را بر عهده گرفت. با یک نگاه کلی به روند حوادث می‌توان دریافت که مسئله بحرین در دوره ناصری تا اواخر دوره قاجاری یکی از مسائل مورد اختلاف بین ایران و انگلیس بود و به عنوان ابزار مهمی در اعمال فشار علیه ایران به کار گرفته می‌شد، در حالی که حکومت قاجار هیچ ابزاری برای مقابله با فشارهای انگلیس در دست نداشت. نداشتن ناوگان دریایی، نبود حاکمیت تثبیت شده ایرانی در بحرین، عدم آشنایی دولت مردان ایران با وضعیت اجتماعی بحرین و مشکلات عدیده در روابط خارجی از جمله ناتوانی‌های ایران در این زمینه محسوب می‌شد. در این وضعیت، دیپلماسی انگلستان شرایط پیچیده‌ای را برای حکومتگران قاجاری به وجود آورد و آنان نتوانستند به طور مؤثری در این جنگ دیپلماسی شرکت نمایند. البته ذکر این نکته ضروری است که قاجارها با همه فشارها و تهدیدات هیچ‌گاه حق حاکمیت خود را بر بحرین نادیده نگرفتند و از کلیه ابزارهای خود برای احقاق حقوق ایران استفاده کردند و به این ترتیب مسئله بحرین به عنوان یک مشکل لاینحل و ناتمام از دوره قاجار به عصر پهلوی منتقل گردید. به عبارت دیگر قاجارها با تمام توان خود و با استفاده از یک دیپلماسی منطقه‌ای ضعیف و کم‌اثر توانستند ضمن برخورد با دخالت‌های مستقیم انگلستان در بحرین مسئله حق حاکمیت ایران بر این منطقه را تا پایان حیات سیاسی خود همچنان در دستور کار دیپلماسی خود قرار دهند و آن را به صورت

مسئله‌ای ناتمام برای حکومت پهلوی به ارث بگذارند. (همان: ۲۵۴ و ۲۵۵)

قواسم

قواسم گروهی از طوایف عرب هستند که در منطقه بین رأس مسندم در شمال و ابوظبی در جنوب سکونت دارند. درباره اصل و منشأ قواسم اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند طایفه قواسم پس از سقوط سیراف (بندر طاهری امروز) در قرن پنجم هـ-ق از این بندر به نواحی جنوبی و مسقط مهاجرت کرده‌اند. رؤسای قواسم معتقدند که قواسم از ایران به سواحل عمان مهاجرت کرده‌اند و برخی دیگر معتقدند قواسم "اعراب هوله" هستند.

قواسم در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم به عللی، از جمله درگیری بریتانیا در هند، کشمکش‌های قدرت میان ناپلئون و بریتانیا و نیز جنگ‌های طولانی میان ایران و روسیه توانستند خود را به یکی از قدرت‌های مطرح در منطقه تبدیل نمایند. ایشان توانستند یک ناوگان حمل و نقل وسیع ایجاد کنند و در اوایل قرن سیزدهم نقش عمده‌ای را در تجارت منطقه ایفا نمایند. این در حالی بود که تجارت بریتانیا، به علت ناامنی در ایران و عثمانی، افول اهمیت تجاری بصره و درگیری این کشور در هند و اروپا رو به افول نهاده بود. در سال ۱۲۳۴ هـ. دولت بریتانیا با جلب موافقت عثمانی و امام مسقط به بنادر قواسم هجوم آورد و پس از یک سال جنگ توانست ناوگان قواسم را منهدم کند و بندر رأس الخیمه را که مقر اصلی ایشان بود فتح نماید این اقدام بریتانیا به معنای انهدام یکی از نیروهای قدرتمند در منطقه بود، چرا که ایران از نظر نیروی دریایی بسیار ضعیف بود و عثمانی هم به دلیل نداشتن ناوگان دریایی قدرتمند در تحولات منطقه چندان تأثیرگذار نبود. حملات دریایی ناوگان بریتانیا به بنادر قواسم از جمله رأس الخیمه و شارجه در جنوب خلیج فارس از سال ۱۲۳۴ هـ. آغاز شد و به مدت یک سال ادامه یافت.

با شکست قواسم یکی از محدود ناوگان‌های قدرتمند محلی در خلیج فارس از میان رفت. بریتانیا هم از این فرصت استفاده کرد و معاهده‌ای

با رؤسای طوایف عرب منعقد نمود که به «معاهده صلح عمومی» معروف شد. طراح این معاهده سروان «برونت تامسون» بود.

براساس این قرارداد شیوخ عرب امضاکننده قرارداد موافقت کردند که به دزدی دریایی و غارت در خشکی خاتمه دهند و رسماً اعلام کردند هر عربی که به یک کشتی در دریا یا کاروانی در خشکی حمله نماید دشمن بشریت محسوب می‌شود.

نکته قابل توجه در این معاهده این است که در آن، برای اولین بار، ممنوعیت حمل برده و نیز حمله اسلحه رسماً مطرح شد؛ و این امر بعدها به عنوان یکی از سیاست‌های اجرایی بریتانیا در خلیج فارس بر روابط این کشور با قدرت‌های منطقه تأثیرگذار شد. طبق این قرارداد، طوایف عرب بریتانیا را به عنوان میانجی در اختلافات داخلی خود پذیرفتند. به این ترتیب بریتانیا توانست موقعیت خود را در منطقه و در میان اعراب تثبیت نماید. قرارداد صلح عمومی برای سیاست ایران نیز حائز اهمیت بود، چرا که قواسم تابع ایران نیز مورد تجاوز بریتانیا قرار گرفتند. بریتانیا در این زمان به مقر قواسم در رأس الخیمه حمله نمود و خسارت زیادی به کشتی‌ها و قایق‌ها و نیز منازل ایشان وارد آورد. این حادثه و امضای معاهده صلح عمومی توسط بحرین که جزء قلمرو ایران بود سبب واکنش دولت ایران گردید. (القاسمی، ۱۳۸۳: ۷۴ و ۷۵)

نتیجه‌گیری

اوضاع سیاسی حاکم بر خلیج فارس در آغاز قرن سیزدهم به گونه‌ای مخالف با منافع ایران در منطقه بود. ناامنی و آشفتگی سیاسی حاکم بر منطقه به دلیل فقدان یک حکومت مرکزی قدرتمند در ایران، جنگ‌های داخلی و نیز درگیری حکومت مرکزی در مرزهای کشور، افزایش نفوذ قدرت‌های محلی در منطقه و گسترش حضور و قدرت بریتانیا در خلیج فارس شرایط را به گونه‌ای کاملاً مغایر با اهداف و منافع ایران در منطقه رقم زد.

لذا تمام سیاست‌های حکومت مرکزی در نیمه دوم این قرن که مقارن با حکومت ناصری بود در

راستای مقابله با افزایش نفوذ قدرت‌های محلی و نیز تثبیت حکومت مرکزی در منطقه بود.

از جمله این سیاست‌ها اجرای طرح‌هایی جهت آبادانی منطقه توسط نمایندگان حکومت بود. این اقدامات با نظارت نماینده‌ای که به صورت مستقیم از طرف ناصرالدین شاه اعزام شده بود صورت می‌پذیرفت. اقدامات اصلاحی حکومت مرکزی با مخالفت‌ها و کارشکنی‌های حکام محلی روبه‌رو شد. آن‌ها می‌دانستند که با حضور نیروهای دولتی و ارتباط مستقیم ایشان با مرکز از قدرتشان در منطقه کاسته خواهد شد. به همین دلیل سعی نمودند موانعی بر سر راه ایشان قرار دهند. اقدامات عمرانی دولت سبب حضور نیروهای دولتی و افزایش نفوذ حکومت مرکزی در منطقه گردید.

پی‌نوشت

1. Niebuhr carsten. Travels through Arabia and other countries in the Eadt bay Robert Heron Beirut P 145. 1998.

منابع

۱. استفان رای، گرمون؛ اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی، به اهتمام، غلامحسین میرزا صالح، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵.
۲. افشار سیستانی، ایرج؛ خوزستان و تمدن دیرینه آن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جلد اول، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳.
۳. اقبال، عباس؛ مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۸.
۴. القاسمی، شیخ سلطان بن محمد؛ دزدان دریایی در خلیج فارس، ترجمه محمدباقر وثوقی، تهران: همسایه، ۱۳۸۳.
۵. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن؛ فارسنامه ناصری، صحیح منصور، رستگار فسایی، تهران: ۱۳۸۲.
۶. موسی، سیادت؛ تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان، چاپ آژان، ۱۳۷۴.
۷. ضرابی، منوچهر؛ کعب‌شادگان، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۱ و ۱۲، بی‌تا.
۸. کازرونی، محمدابراهیم؛ تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، مصحح منوچهر ستوده، تهران: مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
۹. وثوقی، محمدباقر؛ تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار آن، تهران: سمت، ۱۳۸۴.
۱۰. ویلسون، آرنولد؛ خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۸.